

بورژوازی اپوزیسیون و بازار کساد رهبری فروشی

در منطق سرمایه، اکثریت عظیم انسانها یا توده های کارگر موجوداتی هیچ، پوچ و همج الرعاء هستند. وجود دارند و زاد و ولد می کنند تا استثمارشان مایه هستی سرمایه داری، خودگستری سرمایه و کلید بقای بردگی مزدی باشد. کارگر در فلسفه شناخت بورژوازی موضوعیت دیگری ندارد. پیچ و مهره ماشین تولید سود، موجودی فاقد شعور تصمیم گیری، محکوم به فرودستی و بردگی مزدی، ناتوان از تعیین سرنوشت کار و زندگی خود است. همه چیزش، چرخه حیاتش، چه کاری انجام دهد یا ندهد، بر سر تولید و کار او چه آید، سفینه زندگی وی بر کدامین ساحل لنگر اندازد، همه و همه باید توسط زمامداران سرمایه تعیین گردد. روایت بورژوازی از نقش طبقه کارگر این است. بورژوازی اپوزیسیون همین روایت را با کوهی از تناقض به هم می آمیزد. از یک سوی به کارگران القاء می کند که شیفته آزادی، رفاه، خوشبختی، حتی شیفته نجات آنها از چنگال گرسنگی، ستمکشی، فرودستی، استثمار و سایر مصائب است!! از سوی دیگر و به طور همزمان، عین همان روایت عام طبقه خویش از هستی کارگر را تکرار می کند و زیرهر بار تکرارش میلیونها خط تأکید و هشدار می کشد. اینکه توده کارگر «اکثر هم لایتفکرون» است، قادر به پیشبرد و سازماندهی پیکار خویش نیست. نیاز به منجیان متحزب، رهبران دانشور و حاکمیت شایستگان دارد. اپوزیسیونهای راست و چپ سرمایه در تزریق این سموم به شعور کارگران طوفان راه می اندازند و به محض مشاهده خروش خشم طبقه کارگر علیه فشار استثمار یا سببیت حاکمان روز سرمایه داری بر شدت، وسعت و سرعت این طوفان می افزایند. در همه تریبونها غوغا می کنند که طغیانها پرشکوهند، فقط یک مشکل بنیادی وجود دارد و آن فقدان رهبر، رهبری و آلترناتیو است!! طغیان توده کارگر بدون رهبر و جلودار ویرانناز است!! فرزندان ناهموار می زاید!! کارگران بدون رهبران متحزب نقش زنگیان مست را بازی می کنند!! شورش آنها نیازمند رهبری است. باید به یک آلترناتیو آویزند!!

اساس حرف اپوزیسیون نشینان همان است که بالاتر گفتیم. اینکه کارگران قادر به تشخیص خوب و بد نیستند!!، سیاست نمی فهمند!!، آگاهی ندارند!!، اهل اقتصاد و برنامه ریزی نیستند!! و سؤال اساسی آنست که منظور آنها از ناآگاهی، خرف بودن، بی شعوری، بی دانشی، عجز و ناتوانی چیست؟! ملاک قضاوتشان برای این حکم چه می باشد؟! پاسخ خیلی پیچیده نیست. آگاهی در منطق بورژوازی، از حاکم تا اپوزیسیون، آگاهی به ملزومات چرخه تولید سود، راههای ارتقاء کلهکشانی بارآوری کار، شناخت راهکارهای افزایش کفه کار اضافی به زیان کار لازم، دانش برنامه ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی سرمایه، اعمال این نظم بر توده کارگر، ریخته گری افکار، احساسات، عواطف و قدرت تشخیص انسانها با قالبهای نظم سرمایه داری و بالاخره قتل عام هر اعتراض کارگران با هدف تحکیم پایه های حاکمیت و ماندگاری نظام بردگی مزدی است. شناخت در مسلک سرمایه این است. اقتصاد، سیاست، جامعه شناسی، مردم شناسی، فلسفه، اخلاق، روانشناسی، فرهنگ، ادبیات و هنر بورژوازی همگی از این جنسند و در این راستا ایفای نقش می کنند. آگاهی طبقه سرمایه دار بیان اندیشوار پدیده های اقتصادی، اجتماعی، اخلاقی، حقوقی، فرهنگی، مدنی و اجتماعی به گونه ای کاملا وارونه و دروغین است. بورژوازی هر چه در این علوم بیشتر پیش می تازد، ژرف تر از حقایق فاصله می گیرد، هرچه دانشمندتر می شود، ابله تر می گردد، هرچه حاصل کاوش ها و پژوهشهایش را بیشتر به کار می گیرد، بر درندگی خود می افزاید. برای اینکه عمق فاجعه را دریابیم فقط به این فکر کنیم که کل متون نقد اقتصاد سیاسی مارکس چراغی است بر روی بازگونه سازی ها و تحریف پردازی هایی که بورژوازی در این قلمرو انجام داده است. رابطه طبقه سرمایه دار با علوم تجربی یا پزشکی و نوع اینها را هم باید با همین بنمایه اما به شکل خاص خود کاوید. قانون انکسار نور، ظروف مرتبته، فیزیولوژی حیوانی، مثلثات و حساب استدلالی را نمی توان به شیوه اقتصاد سیاسی اسیر مسخ، تحریف و وارونه بافی کرد. ساز و کار سرمایه در این گذر متفاوت است. این دانشها را در وسیعترین سطح وسیله افزایش سود می سازد، بدون آنکه نیازی به کاربرد آنها برای جعل واقعیت ها و

مهندسی افکار انسان ها، به شیوه اقتصاد سیاسی داشته باشد. بورژوازی آگاهی را با روایتی که بیان اندیشوار پویه ارزش افزائی و سودسازی سرمایه است می فهمد و با همین روایت، پرولتاریا را طبقه ای ناآگاه، فاقد شعور، عاجز از شناخت، محکوم به استثمارشدن، فرودستی و تاجر می بیند. فاجعه عظیم آنست که پرولتاریا نیز این قلب واقعیت ها را باور کرده است!! کارگران هم قبول نموده اند که محکوم به فروشنده نیروی کار بودن و فرودستی هستند!! آیا توده های کارگر در حال حاضر اصلاً چنین نیستند؟! از ناآگاهی، شناخت بازگونه، خودبیگانگی رعب آور، تاجر، عقب ماندگی و شعورباختگی رنج نمی برند؟! مسلماً بخش قابل توجهی چنین هستند. نفس اینکه یاره سرائی های ارتجاع بورژوازی را باور نموده یا می نمایند، گواه غوطه وری آنها در این مرداب است. اما مگر معنای آگاهی و آگاه بودن ما چیست؟ این یک پرسش حیاتی و بنیادی است. بورژوازی از جمله بورژوازی سوسیال دموکرات و لنینیست این مسأله را تا هر کجا که توانسته اند غامض و رمزآمیز ساخته اند. آگاهی را به مقوله ای فرازمینی، متافیزیکی، مریخی، غیرقابل شناخت، خارج از دسترسی تبدیل کرده اند!! این کار نیاز سرشتی و تاریخی سرمایه بوده است. وقت آنست که مبارزه علیه سرمایه، علیه اساس بردگی مزدی را با تعرض رادیکال علیه مهندسی افکار بورژوازی درهم آمیزیم. از خود سؤال کنیم که آگاه بودن ما در چیست و برای اینکه طبقه ای آگاه، با سر بیدار طبقاتی خود باشیم چه چیزها را باید بدانیم و به کدامین شناخت و شعور باید دست یابیم؟ پاسخ می تواند طولانی در حد کتابها و شاید کتابخانه ها باشد، اما کل این شرح و بسط ها در چند نکته زیر قابل تلخیص است. ۱. حرف اول آگاهی یا سلول کلیدی شعور کارگر، دانستن آنست که از کار خود جداست. سرمایه اساساً با جداسازی ما از کار و حاصل کارمان، سرمایه شده است. جدائی ما از کارمان یعنی اینکه برای صاحبان سرمایه کار می کنیم بدون آنکه هیچ نقشی در تعیین سرنوشت این کار، تولید یا حاصل آن داشته باشیم. همه چیز را سرمایه تصمیم می گیرد و شالوده تصمیم گیرهای سرمایه آنست که کل این کار و حاصل آن یکر است سرمایه افزون تر، عظیم تر، غول آسوتر، کهکشانی تر و اختاپوسی تر گردد. ما هیچ نصیبی از کار خود نداریم، آنچه جلو کارگر انداخته می شود، در بهترین حالت، در صورت نیاز سرمایه به کار او، با رضایت سرمایه دار از وی، به شرط تمکین او در مقابل سرمایه و با هزاران شرط دیگر، تنها لقمه نانی است که کارگر به کمک آن، نیروی لازم برای تولید سرمایه های هرچه عظیم الجثه تر و نامحدودتر را پیدا کند. سرمایه، دانستن این واقعیت عریان را نادانی!!، شناخت آن را بی شعوری!! کالبدشکافی رادیکالی را گمراه سازی، مبارزه برای تغییرش را بی تمدنی یا قیام علیه امنیت ملی و بالعکس، ندیدن، نشناختن، نفهیدن، ایمان و تمکین و اطاعت از آن را خلق و خوی متین شهروندی یا عبادت الهی می داند!! انسان بنیاد انسان شدن خود را با کار آغاز نموده است، کار کرده است تا زندگی کند، مایحتاجش را تأمین نماید، به میزان رفع نیازش کار کند و هر چه کار می کند صرف رفاه جسمی و رشد فکری او شود. سرمایه دقیقاً بنیاد این انسان بودن و زندگی انسانی را با وحشیگری تمام در هم می کوید و آماج فاجعه بارترین بمبارانهای ضد انسانی قرار می دهد. کل کار و تولید کارگر را در طول تاریخ و وسعت جهان به جای آنکه در خدمت رفع نیازهای مادی و معنوی او باشد در باتلاق سود و خودافزائی افزون تر خود، به ضد انسان، ضد احتیاجات واقعی انسانی، ضد امنیت، آسایش، رفاه، استغنا، سلامتی، شرافت، آزادگی، اخلاق، ضد هر چه انسانی است تبدیل نموده است. سرمایه در این راستا، برای نیل به این منظور و به عنوان شرط لازم و حتمی تحقق این هدف بشرستیزانه، کوشیده است تا اساس جدائی کارگر از کار و حاصل کارش را محتوای شعور، اندیشه، شناخت، تشخیص، نگرش، داوری، انتخاب، ارزش های اجتماعی و هویتی توده های کارگر سازد. کاری کرده است که کارگر دقیقاً با ملاک های سودآوری انباشت و مطابق آنچه نیاز سودآوری غول آسوتر سرمایه است ببیند و بباندیشد. سرمایه داری شالوده **تعریف کار** را بر همین جداسازی کارگر از کارش، تعمیق بی مهار این جدائی، استثمارهلاکت زای نیروی کار و انفجار آمیزی هر چه افزون تر این استثمار استوار ساخته است. از منظر این نظام، کار فعالیتی است که منشأ سود، باعث خودافزائی سرمایه، مایه سودآوری افزونتر سرمایه ها و نیاز قدرت، حاکمیت یا بقای رابطه خرید و فروش نیروی کار شود. مطابق این تعریف، محصول کار و تولید می تواند، مواد مخدر، بمب های شیمیایی و هسته ای، سلاحهای کشتار جمعی، ابزار و آلات نابودی بشر و کره زمین یا جهان هستی، تأسیس مراکز فحشاء و فروش اعضای بدن کودکان باشد

و در همان حال می تواند شکل خورد و خوراک، پوشاک، مسکن، دارو، مدرسه یا بیمارستان به خود گیرد. برای سرمایه و طبقه سرمایه دار تولید کل این ها، کاملا علی السویه است، آنچه باعث استقبال سرمایه دار از پیش ریز سرمایه در یکی از این حوزه ها و بی مهری او به انباشت در قلمرو دیگر می شود، صرفا بالا یا پائین بودن میزان سودی است که حاصل می گردد. اگر برخی سرمایه داران میان این پیش ریزها یا عرصه های انباشت فرقی قائل می گردند، هیچ ربطی به اجتناب اخلاقی آنها از شرارت های ضد انسانی یا پای بندی احتمالی به عرف بشری ندارد. ملاک اخلاق، عرف، رفتار، خوبی، بدی، شرعی، ناشرعی، انسانی بودن و نبودن، در فرهنگستان سرمایه فقط طول و عرض سود است و سرمایه دار آن می کند که مقتضای ارزش افزائی سرمایه است. آنچه **این تعریف از کار** را موضوعیت و مجال عینیت می بخشد، همان فاجعه انسانی جدا شدن کارگر از کار خود است. وقتی کار و حاصل کار از زیر نفوذ اراده، انتخاب، تصمیم، برنامه ریزی و سیاستگذاری توده انجام دهنده اش خارج می گردد، زمانی که کار فلسفه انجام خود، به عنوان رفع کننده نیازهای مادی، معنوی، بالندگی و تعالی بشر را از دست می دهد، هنگامی که کار در خارج از حوزه اختیار کارگران و بیرون از دایره نیاز آنان قرار می گیرد، تبدیل به سرمایه می شود و آنگاه فقط سرمایه است که در مقام قدرتی فائقه، چیره و خداگونه برای همه چیز تصمیم می گیرد و کل تصمیماتش را در راستای خودافزائی بدون هیچ مرز یا سودآوری نامحدود اتخاذ می کند. در همین راستا شالوده احتیاجات انسانی و واقعی نوع بشر را بمباران می کند. این سرشت اقتصاد کالائی به طور کلی است که رابطه اشیاء را جایگزین رابطه افراد با هم می سازد و سرمایه داری پویه این جایگزینی را تا بی نهایت بسط می دهد. بشریت را با بنمایه انسانی خود بیگانه می نماید، جهان کالاها را در کل حوزه های زندگی برجای جهان آدمها می نشاند، افراد را از خویش و از همه انسانها منفصل می گرداند، اشیاء را صاحب شخصیت، اراده، اختیار، فکر، قدرت، انتخاب و حاکمیت می کند و انسان را به ورطه شیئیت، بی اختیاری، مفلوکی، بی اراده ای، زبونی، پوچی و هیچی می اندازد. سود و خودافزائی سرمایه معمار یکه تاز و قاهر ذائقه، احساس، عاطفه، اخلاق، رفتار و نیز نوع، شکل، حدود، مقدار و همه چیز مصرف روزمره می شود. به این فکر کنیم که از هر شیئی یا کالای موجود در بازارهای بین المللی صدها نوع با دهها شاخه فرعی جوراجور موجود و مستمرا درحال تولید، توسعه و افزایش است. یک پرسش بنیادی آنست که نیاز به این تولید یا احساس احتیاج به تنوع این محصولات از کجا ناشی گردیده است؟! متفکران تاریک اندیش و خودبیگانه سرمایه حتما پاسخ خواهند داد که طبیعت تلون جوی آدمی!!، «انتخاب آزاد»!!، سلیق متغیر!!، یا ذات کثرت طلب بنی بشر، نیروی سلسله جنبان این تنوع آفرینی ها و تولیدات رنگارنگ است!!! این سخن صرفا از سراچه شعورمنحط ترین موجودات شعورباخته می جوشد و برای آن بر زبان می آید که همگان را دچار شستشوی مغزی سازد. مصیبتی که سرمایه به جان انسان انداخته است. آنچه یکایک ساکنان کره خاکی می خواهند، می پسندند و در صورت بضاعت اقتصادی و برخورداری از عقل سلیم انسانی انتخاب می کنند، مسلما بهترین محصولات یا عالی ترین فرآورده کار، دانش، تکنیک، تولید و شعور بشری است. اگر عظیم ترین بخش جمعیت زمین کالاها را نامرغوب، کمتر مرغوب، نامرغوب، بسیار نامرغوب، دارای کیفیت نازل، بد، بنجل، بسیار بد یا مضر و خطرزا را خریداری می کنند، اگر خیلی ها حتی قادر به خریداری بدترین و بی کیفیت ترین امتعه هم نمی گردند، به خاطر آن نیست که از موهبت عظمای « **free choice** » (حق انتخاب آزاد) برخوردارند!!! کاملا بالعکس زیر فشار رعب انگیزترین و دهشتناک ترین شکل جبر یعنی جبر موحش اقتصادی دست به این کار می زنند. این جبرهلاکت زای ضد انسانی از کجا می جوشد و می آید؟ از ژرفنای وجود سرمایه سرچشمه می گیرد و به تمامی زوایای جامعه و جهان پمپاژ می شود. جامعه موجود استخوانبندی نظم اقتصادی، سیاسی، مدنی، فرهنگی، حقوقی و اجتماعی سرمایه داری است. جامعه ای متشکل از دو طبقه اساسی سرمایه دار و کارگر، دو طبقه که اولی صاحب کوهساران عظیم سرمایه ها، دارائیها و امکانات است، اما دومی کل هست و نیستش در بهای محقر بازتولید نیروی کارش خلاصه می شود و همین بهای محقر هیچ اندر هیچ هم، اگر احیانا به دست آید، اگر پرداخت شود و اگر اساسا نیروی کار، خریداری یافته باشد، از لحاظ مقدار به صدها شکل حقارت بار و حقارت بارتر تقسیم گردیده است. سرمایه بشریت را اسیر این وضع فجیع ضدانسانی ساخته و آنها را مشتریان محصولات دارای قیمت های متفاوت کرده

است. سرمایه است که قیمت را، خرید و فروش را، بازار را، رقابت را، نوع مصرف را، فقر و ثروت را، درجات متنوع نداری و گرسنگی را بر بشر تحمیل می کند و کل این جنایات و بشرستیزی ها را با هدف سود و پاسخ به الزامات خودگستری خود انجام می دهد. همه اینها دقایق و اجزاء جداسازی هر چه ژرف تر کارگر از کار خویش و انفصال هرچه فاجعه بارتر وی از پویه تعیین سرنوشت کار و زندگی خود است.

۲. تولید سرمایه داری راه اساسی تشدید استثمار کارگر و خودافزائی خود را در بالا بردن هر چه غول آسایتر بارآوری کار می یابد و برای این کار کل رشته های مختلف علوم از فیزیک، شیمی، زمین شناسی تا ریاضی، اقتصاد، مکانیک، پزشکی، داروسازی یا هر دانش دیگر را یکسره در این راستا تجهیز می نماید، بورژوازی بدون اینکه رسماً اعلام دارد، در اساس، عملاً، به طور واقعی و هویتی دانش بشری را با همین ملاک تعریف می نماید. فقط فعالیت را علم می شمارد که بارآوری کار را افزایش دهد، رود سود را پرخروش سازد و بقای بردگی مزدی را تداوم بخشد. جهان موجود آکنده از دانشگاهها، انستیتوها، مراکز علمی و پژوهشی است. ظاهر ماجرا آنست که کل این مؤسسات در حال توسعه دانشهای بشری هستند، شکی نیست که چنین است اما روند، آموزشها، جنس تحقیقات، هدف پژوهشها، غایت کل فعالیتها توسط سرمایه تعیین می شود و مستقیم یا غیرمستقیم، فقط به نیازهای خودگستری، سودافزائی و ماندگاری سرمایه داری پاسخ می گویند. بحث فقط بر سر فیزیک، مکانیک، متالورژی، مهندسی نفت و شیمی، صنایع، عمران، برق، انرژی، کامپیوتر یا علم مواد نیست. اینها علمی هستند که یگراسا و بلاواسطه بارآوری کار را به اوج می برند، سودها را کهکشانی می سازند و نیاز سرمایه به نیروی کار را تا منتهی الیه ممکن کاهش می دهند. نکته مهم آنست که کل آنچه در مورد این بخش علوم مصداق دارد، در باره ظاهرالصلاح ترین و انسانی نماترین رشته های علمی هم بدون کم و کاست صائب است. به حوزه های پزشکی و داروئی نگاه کنیم، در زمره طلائی ترین قلمروهای انباشت سرمایه اند، سود آنها به صورت حیرت انگیزی بالااست و سهم سرمایه گذارانش، دولتی یا خصوصی از کل اضافه ارزش های حاصل استثمار طبقه کارگر جهانی غول آسا است. حتماً فریادها از همه سو بلند خواهد شد که هر روز و هر ساعت میلیونها بیمار در اثر فعالیت این بخش ها مداوا می گردند. اینکه چنین است یا نیست در جای خود قابل بررسی است، اما حتی فرض کنیم که این ادعا دروغ نباشد! بحث اساسی چیز دیگری است. سخن بر سر آنست که این مداواها با کدام نقطه عزیمت، در کدامین راستا و برای حصول چه اهدافی انجام می گیرند؟! پاسخ ساده است. سرمایه است که خصوصی یا دولتی، در حوزه به اصطلاح درمان یا به تعبیر بسیار فریبکارانه تر «خدمات»!!، خود را پیش ریز می کند. اگر خصوصی است نیاز به توضیح ندارد و اگر دولتی است، شاید برای برخی ها محتاج اندکی تشریح باشد. سرمایه گذاری در قلمرو درمان توسط دولت ها یکی از پرسودترین قلمروهای انباشت سرمایه به معنای «اجتماعی» آنست. دولت در نظام بردگی عین سرمایه و حلقه ای بسیار مؤثر، حیاتی، سرنوشت ساز در چرخه سراسری ارزش افزائی سرمایه و تضمین بقای سرمایه داری است. سرمایه سوای سلامتی مطلوب و طول عمر مکفی عیش آگین طبقه سرمایه دار، تأمین حداقل تندرستی بخشی از طبقه کارگر کشورها را هم، نیاز پروسه ارزش افزائی خود می بیند، برای فروش هر چه افزونتر شط سودها این سطح سلامتی کارگران لازم است و حال مشغله مهم سرمایه آنست که هزینه تأمین این تندرستی مورد احتیاج سرمایه، نازل ترین میزان ممکن باشد، انسان که هیچ خدشه ای بر حجم کهکشانی سودها وارد ننماید. سرمایه در تشخیص چگونگی تضمین این منظور به صورت سرشتی گنجینه دانشها و رازها است. خوب می داند که تولید انبوه مایه کاهش حیرت انگیز هزینه ها است و در همین راستا از دولت و دولتهایش می خواهد تا برای تأمین حداقل سلامتی کارگران مورد احتیاجش، یکجا دست به پیش ریز سرمایه زند و با این تولید انبوه یکجا، هزینه درمان آنها را به حداقل ممکن برساند. فکر کنید که اگر سرمایه داران می خواستند این کار را تک، تک انجام دهند، منحنی صعودی هزینه ها تا کجا پیش می تاخت. اما همه واقعیت این نیست. کل هزینه درمان طبقه کارگر در وهله نخست از محل کار پرداخت شده این طبقه تأمین می گردد و در وهله دوم یا در بهترین حالت، بخشی و صد البته بخش ناچیزی هم با کار پرداخت نشده آنها فراهم می آید. بخش دوم همیشه و در همه شرایط آماده سلاخی شدن است. سرمایه به محض مشاهده سیر رو به افت نرخ سودش، یگراسا و در اولین فرصت

به قتل عام این بخش می پردازد. بیمارستان ها را تعطیل، درمانگاهها را قفل، اماکن نگهداری بیماران را مستغلات پرسود، پزشکان، پرستاران و بهیاران را چند هزار، چند هزار بیکار و هزینه همه این ها را ساز و کار چالش هر میزان کاهش نرخ سود می نماید. واقعیت این گونه است و در این میان تنها شعور باختگان هستند که می توانند این عرصه انباشت و سودآوری سرمایه را «خدمات درمانی» نام گذارند!!! کل اینها اما فقط دیباچه بسیار کوتاه فاجعه است. اندیشمندان مسخ، متحجر و بداندیش بورژوازی شب و روز از این می گویند که سرمایه داری دامنه پیشرفت های علمی را تا بی نهایت بالا برده است. اما نمی گویند که: اولاً، همین سرمایه داری در عین حال پولادین سدها را بر سر راه توسعه دانش های انسانی برپا ساخته است، ثانیاً، فقط درجائی و تا جائی بالا برده است که نیاز ارزش افزائی سرمایه و سودآوری هر چه پرخروش تر سرمایه ها بوده است، ثالثاً و از همه مهمتر اگر آثار و عوارض سدآفرینی سرمایه داری بر سر راه تکامل علوم و پژوهش های مختلف نبود، امروز بشریت چه بسا در عرصه پزشکی و داروئی تکلیف خود را با همه بیماریها روشن و تمامی آن ها را مقهور قدرت دانش و چاره گری خود ساخته بود، چه بسا با غالب امراض آن نموده بود که در برخی کشورها با حصبه و مالاریا کرده است.

۳. سرمایه به عنوان یک رابطه اجتماعی در پویه زاد و ولد نهادها، بافتها، روابط یا ساختار حقوقی، مدنی، سیاسی متناظر با نیازهای چرخه ارزش افزائی اش، جامعه سرمایه داری و در همین راستا دولت ویژه سرمایه داری را متولد می سازد. شبکه اختاپوسی دهشتناکی که مثل «چاه ویل» عظیم ترین بخش کار طبقه کارگر را می بلعد تا ساز و کار چرخش و بقای نظام بردگی مزدی کند، بسان بدترین نوع سرطانها، در هستی اجتماعی بشر ریشه می دواند، آن را به ورطه تباهی می اندازد و شیرازه زندگی انسانی را متلاشی می کند. دولت پیچیده ترین، مخوف ترین و مهلک ترین سلاح سرمایه برای بسط و انفجارآمیزی جدائی کارگر از خود و سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش است. با پیدایش، رشد، استخوانبندی و تکامل آن، بنیاد دخالتگری توده کارگر در رقم زدن تکلیف زندگی و کار خویش، یکسره بمباران می شود و از هم می پاشد. هر چه بیشتر مستولی می گردد، جدائی طبقه کارگر از هستی انسانی و سرنوشت زندگی خود هم ژرف تر و رعب انگیزتر می شود. دولت مستقل از شکل، نوع و نام آن، دموکراتیک یا دیکتاتوری هار، جمهوری یا سلطنتی، سکولار یا دینی، چپ یا راست، لیبرال یا فاشیست، دقیقاً آن می کند که سرمایه می خواهد، به هیچ وجه از سرمایه جدا نیست، هیچ وجود مستقلی از سرمایه به مثابه یک رابطه اجتماعی ندارد، بالعکس سرمایه است که لباس دولت و نظم سیاسی تن کرده است. اگر سرمایه دار سرمایه تشخیص یافته است که مسلماً هست و هیچ چیز جز آن نیست، دولت نیز دقیقاً سرمایه متعین و مشخص به شکل دولت، با نقش ها، فونکسیون ها و وظائف دولتی است. در شکل پارلمان کل نیازهای چرخه تولید یا ارزش افزائی سرمایه را «قانون» می کند، با نهادهای اجرایی خود این قوانین را علیه کارگران اعمال می نماید، با دستگاههای قضائی و حقوقی خود هر نوع مقاومت کارگران را در مقابل این مصوبات غیرقانونی می سازد، با پلیس، ارتش، بسیج و دهها شبکه اختاپوسی نظامی یا انتظامی هر اعتراض توده کارگر علیه سرمایه داری یا احکام صادره سرمایه را به خون می کشد و در هم می کوبد، با آموزش و پرورش و فرهنگ خود، نظم نسخه پیچی سرمایه را تار و پود شعور کارگران می گرداند و بشریت را به ورطه شستشوی مغزی می اندازد، با ایدئولوژی، مذهب، مرام و مسلک، فکر و اراده و عقل توده های کارگر را مسخ و منجمد می کند و با هر میزان تشخیص ریشه ای واقعیت ها بیگانه می سازد. دولت با این کارکردها با اعمال، اجرا و عینیت بخشیدن به آنچه خواست سرمایه و نیاز سودآوری سرمایه ها است، خود را و در واقع سرمایه را قدرت قاهر ماوراء هستی توده های کارگر و انسانها می نماید، کل آحاد بشر را مهره های نظم سیاسی، مدنی، حقوقی، فرهنگی رابطه تولید اضافه ارزش می کند. تا نظام سرمایه داری و دولت هست، طبقه کارگر مجبور است عظیم ترین بخش کار خویش را صرف نگهداری این اختاپوس کند، اختاپوسی که سرمایه و نهاد نظم و برنامه ریزی سراسری رابطه خرید و فروش نیروی کار و ماشین قهر پاسدار بقای سرمایه داری است.

۴. سرمایه برای سودآوری حداکثر، محتاج کاهش بی‌مرز هزینه‌های تولید است و برای این کار به هر نوع جنایت و سفاکی حتی عظیم‌ترین نسل‌کشی‌ها، حتی سلاخی تدریجی کل سکنه کره زمین دست می‌زند. این مطلقاً تهمت نیست، اغراق نیست، شعاربافی نیست، لفاظی نمی‌باشد، واقعیتی است که نظام سرمایه‌داری از همان آغاز، اما به ویژه از نیمه دوم قرن بیستم به این سوی، ثانیه به ثانیه و از همه مساماتش علیه بشریت اعمال کرده است. به سونامی وحشت‌انگیز آلودگی‌های زیست‌محیطی نگاه کنید. سرمایه‌کل آبهای عالم را مالامال از سموم شیمیایی مهلک و مرگبار کرده است، زیرا از قبول هر میزان هزینه دفع بهداشتی، پالایش و پاکسازی فاضل‌آب صنایع امتناع می‌ورزد، با تولید افراطی که هیچ ربطی به نیازهای واقعی بشر ندارد و تنها هدفش سود کهنکشانانه‌تر است، تمامی رودخانه‌ها، دریاها، اقیانوس‌ها، حتی مرداب‌ها را گورستان فضولات کارخانه‌ها ساخته است. عین همین بلا را بر سر هوا آورده است. اتمسفر کره‌خاکی را از انواع گازهای کشنده آکنده است. ریه‌ها، همه دستگاه‌های تنفسی، کل اندام انسانها و موجودات زنده دیگر را رسوبگاه سمومات شیمیایی کرده است. جنگل‌ها را نابود، رودخانه‌ها را خشک، دریاها را مالامال از پلاستیک، موجودات آبی را کشتار، اقیانوس‌ها را کانون توفش مهیب‌ترین و هلاکت‌بارترین طوفان‌ها یا سرکشی‌رعب‌انگیزترین سونامی‌ها نموده است. مصالح ساختمانی، اماکن مسکونی و محل‌بیتوته انسانها را اتاق‌گاز، کل گیاهان خوراکی را انبار رادیواکتیو یا مواد مهلک سرطان‌آور، قطعه، قطعه پوشاک انسان‌ها را جولانگاه عناصر بیماری‌زا، همه درختان میوه را مسموم و تمامی میوه‌جات را کنسرو شوکران‌کشتار آدمها کرده است. سرمایه با انسان و طبیعت و تمامی جانداران چنین نموده است، صرفاً به این خاطر که هزینه تولید محصول، هزینه بازتولید و سامان‌پذیری کالاها، هزینه خلق سرمایه‌های جدید و الحاقی را پائین آورد، در همین راستا منحنی اضافه‌ارزش‌ها را تا قعر آسمانها صعودی و سرانجام یا از همه مهمتر کاهش‌گریزناپذیر نرخ سودها و وقوع حتمی بحران‌ها را به تأخیر اندازد.

۵. سرمایه به همه این جنایت‌ها و بشرستیزی‌ها روی می‌آورد اما در سرشت خود بحران‌زا است و هیچ راهی برای فرار از تحمل‌کوبنده‌ترین بحرانها ندارد. تولید سرمایه‌داری اساساً تولید افراطی سرمایه است و درست بر همین مبنا و با همین بنمایه، سد واقعی سر راه بقای خود است. سرمایه متشکل از دو جزء ثابت و متغیر است. جزء نخست آفریننده هیچ ارزشی نمی‌باشد و درست همین جزء است که در پروسه بازتولید سرمایه به صورت غول‌آسا می‌بالد و کهنکشانانه می‌گردد، جزء دوم که یگانه سرچشمه کل ارزش‌ها و اضافه‌ارزش‌ها است اگر چه به شکل مطلق رشد می‌کند، اما به صورت نسبی و در قیاس با بخش ثابت، روند کاهش می‌پیماید. تولید افراطی سرمایه با این شاخص هویتی، زیر فشار قهری سیر رو به افت نرخ سود قرار دارد. سرمایه همزمان و به‌طور مستمر با توسل به تمامی مکانیسم‌های اندرونی دست به کار افزایش نرخ اضافه‌ارزش و چالش افت نرخ سود است اما برد تأثیر و توان تقابل این اهرم‌ها محدود است. اضافه‌ارزش‌ها به رغم نرخ همیشه رو به صعود خود، پاسخگوی تأمین و تضمین نرخ سودهای لازم برای تداوم انباشت افراطی سرمایه نمی‌گردند. در همین راستا یا زیر مهمیز همین تناقضات ذاتی سرکش، نرخ سود عمومی در قلمروهای مختلف انباشت، در چرخه سراسری تولید سرمایه اجتماعی یا در وسعت سرمایه جهانی به‌طور واقعی دچار کاهش شدید می‌گردند، روند ارزش افزائی سرمایه به ورطه اختلال می‌افتد و موج حاد بحران شیرازه‌هستی سرمایه‌داری را در خود می‌پیچد. بحرانها به وقوع می‌پیوندند، اما سرمایه اهرم‌های زیادی برای انتقال آنها بر بر هست و نیست توده‌های کارگر دارد. هر چه متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی کشورها یا کل سرمایه جهانی افزون‌تر می‌شود، بحران‌ها نیرومندتر، کوبنده‌تر، طوفانی‌تر و فرساینده‌تر چرخه ارزش افزائی سرمایه را آماج تهاجم می‌گیرند و سرریز آنها بر خورد و خوراک، پوشاک، مسکن، دارو و درمان یا مایحتاج اولیه معیشتی توده‌های کارگر سهمگین‌تر و فاجعه‌آفرین‌تر می‌شود. نفس بحران خیزی یا روند تشدید و کوبنده‌تر شدن فزاینده بحران‌ها، به خودی خود سرمایه‌داری را از پای در نخواهد آورد. در این تردیدی نیست اما در همین جا چند نکته مهم و پاره‌ای اسرار در حال خروش و واکنش هستند. هر چه از تاریخ هستی این نظام می‌گذرد، متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه جهانی و طبعا سرمایه اجتماعی هر کشور سیر صعودی غول‌آسائری پیدا می‌کند، پویه کاهش نسبی جزء متغیر کل

سرمایه بین المللی در مقابل جزء ثابت آن شتاب، وسعت و سهمگینی افزون تری می یابد. حتی این کاهش از مدار نسبی بودن به سمت تنزل مطلق هم خیز می گیرد و حداقل در بخشی از جهان لباس عینیت می پوشد. سرمایه داری با موقعیتی مواجه می شود که یگانه سرچشمه تولید اضافه ارزش ها و سودها محدود و محدودتر می گردند، در حالی که حجم و میزان کل سرمایه به گونه بسیار انفجارآمیز و نامتناهی رشد می کند. جهان هستی از سرمایه اشباع یا از تراکم بی انتهای سرمایه ها به خفگی می افتد و شط پرخروش اضافه ارزش ها با همه تلاطم، عظمت و حالت سونامی وارزش باز هم کفاف تضمین نرخ سودهای مورد نیاز بازتولید این حجم کوه پیکر سرمایه را نمی دهد. چنین وضعی سرمایه اجتماعی هر نقطه دنیا و کل سرمایه جهانی را مجبور می کند که هیستریک، آشوب زده، فاشیستی و تاتاریستی دست به کار سلاخی آخرین مایحتاج معیشتی طبقه کارگر بین المللی، یا نازلترین میزان بهای نیروی کار توده کارگر شود. این حدیث، پیش بینی یا گمان پردازی نیست. چیزی است که مدت ها رخ داده و در بخش عظیمی از دنیا شاهد وقوع آن هستیم. غلطیدن سرمایه داری به این فاز از انحطاط، انسان ستیزی، درندگی و بربریت، پویه قهری و گریزناپذیر آنست. سرنوشت کارگران دنیا قطعاً این نبوده است که قرن ها این نظام را تحمل کنند تا ستاره انحطاط و احتضارش از پس دودهای متراکم ناشی از آتشفشان تضادهای سرکشی ذاتی طلوع نماید و آنگاه آماده طغیان واقعی ضد سرمایه داری گردند، این کار از دیرباز می توانست اتفاق افتد، اما نیافتاد ولی - و این ولی کاملاً مهم است- حال که چنین شده است، حال که سرمایه داری مانده است و وارد انفجارآمیزترین فرود انحطاطی خود گردیده است نمی تواند طبقه کارگر جهانی را نسبت به موقعیت روز جنبش و مبارزه طبقاتی اش دچار تلاطم، تحول و نیاز حیاتی به چاره اندیشی ننماید. سوء تعبیر نشود، فقر، فاقه، فلاکت، بی خانمانی و مرگ و میر طوفانی ناشی از بی دارویی یا گرسنگی به خودی خود، آگاهی رادیکال کمونیستی نمی زاید، در این حرفی نیست، اما آگاهی از آسمانها هم به زمین هیوط نمی کند، کاملاً بالعکس از زمین زندگی، کار، استثمار، مبارزه و هستی اجتماعی انسانها می جوشد. کارگران دنیا از زمان پیدایش تا حال در پروسه ستیز و کارزار با سرمایه داری بوده اند. سراسر عمر تاریخی طبقه آنها را فراز و فرود همین پیکار تشکیل می دهد، این فراز و فرودها یا پیچ و خم ها در بند، بند خود حدیث تجارب، آزمونها، شکست ها، پیش تا ختن ها، عقب رفتن ها، در گمراهه چرخیدن ها و درس آموزی ها است. همه این ها در همان پویه کارزار با نظام بردگی مزدی اتفاق افتاده است. این تاریخ متلاطم مرکب از زندگی، کار، استثمار و پیکار، همان هستی اجتماعی یا طبقاتی، همان شرایط مادی است که سرچشمه و منبع محرک شکل گیری، جوشش، بالندگی و انکشاف آگاهی است. توده های کارگر دنیا، نه همسان و همطراز، که به درجات مختلف و گاه با تفاوت های بسیار بارز کل این رخدادها و آگاهی ناشی از آنها را در کوله بار تاریخ مبارزه طبقاتی خویش دارند و الان در شرایطی قرار گرفته اند که سرمایه داری زیر خروش کوبنده بحران ها و امواج طغیان آلود انحطاط، احتضار و تضادهای سرکش غیرقابل حل خود هر نوع مجال نفس کشیدن یا ادامه بقا را از آنها سلب کرده است. جنبش کارگری بین المللی در این چند صد سال و در پروسه کارزار مرگ و زندگی با سرمایه همه گمراهه ها را رفته است، فریب رویابافی های ارتجاعی و تباها ساز سوسیال دموکراسی را خورده است، در فرار از این فریبکاری ها به بورژوازی لنینیست آویخته است، در هر کدام این برهوت ها، از کویری به کویر دیگر کوچیده است، به صدای «مرغان سرخپوش صحاری» دل بسته و راهی حوزه سربازگیری ضد امپریالیسم خلقی شده است. مقهور، مأیوس، محجور، عاصی و سرخورده از همه چیز به فاشیسم اسلامی بورژوازی، به درنده ترین نیروهای ماوراء ارتجاعی تاریخ دخیل بسته است. هیچ گمراهه ای نمانده که به اندازه کافی در آن نفرسوده و خود را تباه نساخته باشد و اکنون به ورطه ای افتاده است که به ویژه در بخش های بزرگی از جهان قادر به تحمل سونامی های دهشت و وحشت مولود فاز حاضر انحطاط نامتناهی سرمایه داری نمی باشند، بشریت کارگر زیر پمپاژ سیل آسای گرسنگی، بی خانمانی، فقر، آلودگی های زیست محیطی و بی دارویی ناشی از شدت فرایندها و غیرقابل مهار تعرضات کوبنده نظام بردگی مزدی، در حال نابودی است. کارگران مجبور به جستجوی راه رادیکال مبارزه طبقاتی هستند، در غیر این صورت نابود خواهند شد.

۶. اپوزیسیون های راست و چپ بورژوازی با فریبکاری سرشتی طبقاتی در گوش توده های کارگر خوانده و می خوانند که گویا فاجعه های عظیم انسانی روز دنیا، از گرسنگی و بی خانمانی و فلاکت تا آلودگیهای زیست محیطی، هولوکاستها و جنگ افروزی ها پدیده های ذاتی سرمایه داری نیستند!! آنها با وقاحت غیرقابل توصیفی عریضه سر می دهند که منشأ کل این تباهی ها و فاجعه ها نه سرمایه که کمبود رشد سرمایه داری و عدم شکوفائی اندیشه، مدنیت و فرهنگ مولود این نظام می باشد!!! متفکران خرفت بورژوازی برای اثبات درستی این خزعلات خرافی فریب آگین راه «استدلال»!! و «اقامه برهان»!! هم پیش می گیرند و می گویند که کشورهای سوئیس، سوئد، فرانسه و ممالک مشابه را نگاه کنید. کارگران در آنجا گرسنه نیستند!!، انتخابات آزاد وجود دارد!!، حقوق مدنی افراد رعایت می گردد!! راه پیشرفت و تعالی بر روی همگان باز است!! بهداشت و درمان در دسترس همگان است!! آموزش تا بالاترین سطوح برای همه مقدور است!! سیستم قضائی تحت کنترل هیچ منصب و مقامی نیست!! دین از دولت جدا است!! امنیت اجتماعی وجود دارد!!، حداقل معیشتی همه ساکنان جامعه تأمین و تضمین است!! ولی فقیه و شورای نگهبان ندارند!! همه افراد در مقابل قانون از حق برابر برخوردار هستند و پاره ای مسائل دیگر که نیازمند لیست کردن نیستند!!!

سلسله طویل ادله این فریبکاران مصداق بارز همان ضرب المثل معروف «خسن و خسین دختران مخاویه» است. آنچه می گویند نه فقط فریب، دروغ و شستشوی مغزی انسانها است که معجون وحشتناک متناقضی از تمامی انواع دروغها و وارونه پردازی ها است. مقدم بر همه تصویری که از این جوامع بر لوح خیال کارگران دنیا حک می کنند، تجانسی با واقعیت ندارد. در انگلیس دومین کشور ثروتمند قاره اروپا بالغ بر ۴۶ درصد از کل جمعیت و لاجرم بیش از ۶۰٪ نفوس توده های کارگر فاقد توانایی لازم برای تهیه مایحتاج زندگی خود هستند. این رقم در سال ۲۰۰۴ برای کل سکنه کشور حدود ۲۸ درصد بوده است و امروز با افزایشی ۱۸ درصدی به این سطح هولناک رسیده است. در ایالات متحده، بخشی از جهنم بردگی مزدی که سرمایه هایش عظیم ترین سهم اضافه ارزش های تولید شده توسط کل طبقه کارگر جهانی را می بلعد، حدود ۲۱ تریلیون دلار از کل ۸۵ تریلیون دلار تولید ناخالص جهانی را در اختیار دارد و هزینه سهمگین جنگ افروزی ها و هولوکاست آفرینی های طبقه سرمایه دارش در سال از ۷۰۰ هزار میلیون دلار افزون است، آری در همین جهنم، شمار کسانی که برای امرار معاش سالانه نیازمند کمکهای اجتماعی هستند از تعداد شاغلان کشور بسیار بالاتر است! ۴۶ میلیون انسان زیرآنچه بورژوازی «خط فقر» می نامد زندگی می کنند و برای خورد و خوراک روزمره مجبورند کاسه تکدی در دست راهی «خبریه های سرمایه داران»!! گردند. در فرانسه جنبش گرسنگان هر روز از روز پیش عظیم تر، پرخروش تر و طغیان آلودتر می شود و بالاخره در اسکانداوی ویتترین رفاه سرمایه داری!! شمار کارگران فاقد کار، فقیر، مفلوک و مجبور به دریافت حداقل کمک های اجتماعی یا مالیات همزنجیران خویش، هر روز از روز قبل عظیم تر و انبوه تر می گردد.

معضل اما بسیار سهمگین تر از اینها است. مدافعان متحجر و بشریت گریز سرمایه داری از معجزات دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی یا آزادی های سیاسی در بخشی از جهان سرمایه داری می گویند. آنچه می نویسند، می گویند، تبلیغ می کنند و جنجال می نمایند قطعاً طوفان وارونه گوئی ها، نیرنگ آفرینی ها و دروغ بافی ها است. هر چه زیر نام حق در این کشورها، از جمله در آراسته ترین و پیراسته ترین نمایشگاههای دموکراسی و حقوق بشر آنها، در اسکانداوی، سوئیس یا فرانسه، وجود داشته و الان دیری است که با سرعت سیر نور در حال ویرانی است، رویه معکوس آزادیها و حقوق واقعی انسانها است. شکی نیست که همین کلیشه های دروغین نیز در قیاس با آنچه فاشیسم درنده اسلامی بورژوازی بر سر ۶۰ میلیون نفوس توده کارگر ایران آوار کرده است، «کفش کهنه نعمت در بیابان ها» است اما نکته اساسی آنست که بنیاد کل این به اصطلاح «حقوق» و «آزادی ها» بر ملزومات حیاتی رابطه خرید و فروش نیروی کار یا چرخه تولید سود سرمایه داری استوار است و در همین راستا در بند بند خود زنجیری آهنین، فرساینده و کشنده بر دست و پای توده کارگر می باشند، این «حقوق و آزادیها» با اینکه محصول مستقیم کارزارهای رادیکال جنبش کارگری و حاصل فشار بسیار سنگین این جنبش بر بورژوازی در گذشته های دور تاریخی است اما تا سرمایه داری هست طناب دار سرمایه بر گلوی طبقه کارگر می باشند. حق در اینجا

حق سرمایه و سرمایه دار برای خرید نیروی کار کارگر، استثمار مرگبار و دهشت زای کارگر، تبدیل ۹۰ درصد کار کارگر به سرمایه، خفه ساختن توده های کارگر در باتلاق فقر، بیخانمانی، گرسنگی و محرومیت است، حق در اینجا حق سرمایه برای مجبور ساختن کارگر به بردگی مزدی، جاودانه ساختن این بردگی و بستن سد بر سر راه هر تلاش طبقه کارگر برای خلاصی از این اسارت حقارت زای رعب انگیز است. قانون در اینجا طوق سرمایه بر دست و پای کارگر برای تحمیل ماندگار رابطه خرید و فروش نیروی کار بر او است. حق در اینجا برای کارگر حق فروش نیروی کار است اگر سرمایه دار بخواهد و با بهائی که سرمایه مایل باشد و به شرط تولید سودی که مایه و باعث کهکشانی شدن هر چه وحشتناک تر سرمایه باشد. حق و قانون در اینجا حق و قانونی است که پاسدار، پلیس و زرادخانه دفاعی سرمایه در مقابل هر اعتراض توده های کارگر است. حق در اینجا رویه کاملا متضاد حق واقعی انسانی است. معنای زمینی حق انسانی آنست که بر سرنوشت کار، تولید و زندگی خویش تسلط جامع الاطراف داشته باشد، حق و قانون سرمایه در متعالی ترین دموکراسی ها و حقوق بشر سرمایه داری، بمباران ریشه ای و بنیادی این حق اصیل انسانی است. حق اعتصاب در اینجا حق سرمایه دار برای تعطیل کامل هر نوع اعتصاب علیه اساس بردگی مزدی است، حق تشکل و تحزب در این جهنم نفرت بار، حق سرمایه برای نابودی تام و تمام حق سازمانیابی ضد سرمایه داری طبقه کارگر است. دموکراسی، حقوق بشر و آزادی های سیاسی، مدنی و اجتماعی در قله های رفیع مدنیت و حقوق سرمایه، قرار است همان نقشی را بازی کند که سپاه پاسداران و پلیس و بسیج فاشیسم اسلامی بورژوازی در ایران و ممالک مشابه ایفاء می نماید، رسالت ها، نقش ها و در یک کلام سازمان کار در یک راستا پیش می تازند. تفاوت در امکانات و موقعیت هائی است که سرمایه اجتماعی کشورها یا بخش های مختلف دنیای سرمایه داری برای اعمال برنامه ریزی ها و سازمان کار خود بر توده های کارگر دارند.

به سراغ استخوان بندی اصلی فریبکاری دانشوران بورژوازی برویم. تا اینجا فقط پوسته ها را باز کردیم تا هسته واقعی فریب قابل رؤیت گردد. متفکران سرمایه داری با پیشروی تمام القاء می کنند که وضع معیشت بهتر، رفاه اجتماعی، حتی دموکراسی، حقوق مدنی و آزادی های اجتماعی قبلا یا فی الحال موجود اروپای غربی، دستاوردهای رشد غول آسای صنعت و تکنیک سرمایه داری یا بارآوری بسیار بالای نیروی کار در این کشورها بوده است. آنها ادامه می دهند که در جامعه ای مانند ایران سطح انکشاف صنعتی پائین است!، بارآوری کار نازل است! کار توده های کارگر ارزش آفرین نیست!! سرمایه گذارها سودآور نمی باشند!!، سرمایه داران صنعتی نسل بعد از نسل متحمل زیانهای سهمگین شده اند!! اقتصاد «تک پایه» و نفتی!!، «رانتی» است!!، کل تولید ناخالص ملی رانت حاصل از فروش نفت است!!! سرمایه داری ایران با این شاخص ها و مؤلفه ها فاقد ظرفیت لازم برای رقابت های بین المللی می باشد، سرمایه داران به خاطر تحمل ضررهای سنگین قادر به پرداخت دستمزدهای بالا نمی باشند!!! حتی از عهده پرداخت به موقع مزدها بر نمی آیند. اگر توده های کارگر ایران اسیر فقر هستند، اگر رفاه اجتماعی پدید نیامده است، اگر دیکتاتوری حاکم است و اگر مدنیت نبالیده است همه اش به خاطر کمبود توسعه صنعتی، سودآور نبودن سرمایه گذاری، سطح نازل تکنیک و تخصص و بارآوری کار اجتماعی است!!! اقتصاددانان و اندیشه پردازان متحجر بورژوازی وقتی این خزعبلات را به قلم می آورند یا بر زبان می رانند، فقط دیگران را شستشوی مغزی نمی دهند، آنها خود نیز تا آنجا خرفت و شعورباخته اند که قادر به درک ابتدال و بی پایگی گفته های خود نیستند.

سرمایه داری یک شیوه تولید فراگیر و بین المللی است. هر تک سرمایه ای یا سرمایه اجتماعی هر کشوری در پویه داد و ستد با سرمایه های دیگر، سرمایه اجتماعی ممالک دیگر یا کل سرمایه بین المللی است که روند ارزش افزائی خود را عینیت می بخشد. تمامی مبادلات فیما بین تک سرمایه ها، سرمایه اجتماعی کشورها یا بخشهای مختلف سرمایه جهانی بر پایه قیمت کالاها انجام می گیرد. قیمت ها در پروسه داد و ستد و رقابت میان سرمایه ها تعیین می گردد. قیمت هر کالا بیان پولی ارزش آن کالا است و ارزش کالاها توسط کار مجرد انسانی اجتماعا لازم نهفته در آنها معین می شود. کار می تواند ساده یا پیچیده و همراه با مهارت باشد اما این کار ساده است که ارزش کالا را می سازد و پدید می آرد.

«ارزش یک کالا نماینده کار انسانی ساده یا کار مجرد انسانی است. همان گونه که در جامعه مدنی یک امیر ارتش یا بانکدار دارای نقشی والا و انسان عادی ایفاگر نقشی بسیار پست است در اینجا، در مورد کار نیز چنین است. کار انسانی عبارت از نیروی کار ساده یعنی نیروی کاری که هر انسان عادی به طور متوسط، بی هیچ تکامل خاصی در ارگانیزم خود از آن برخوردار است. روشن است که کار ساده متوسط در کشورهای مختلف، در ادوار متفاوت فرهنگی خصلتی متفاوت می یابد، اما در یک جامعه معین چیزی معلوم و معین است. کار پیچیده یا ماهر صرفاً در حکم کار ساده مترکم یا بهتر بگوئیم کار ساده ضریب دار است. چنان که مقدار کمتری کار پیچیده مساوی مقدار بیشتری کار ساده به حساب می آید. تجربه نشان می دهد که که تحویل کار پیچیده به ساده مدام در حال انجام است. کالا شاید محصول پیچیده ترین کارها باشد، اما از طریق ارزشش معادل کار ساده قرار می گیرد و به این ترتیب صرفاً نماینده کمیت معینی از کار ساده است.» (مارکس) معنای سخن بسیار ریشه کاو، ژرف نگر و هسته پوی مارکس آنست که ارزش کل حاصل کار و تولید بین المللی سالانه یا آنچه که اقتصاددانان سرمایه داری آن را «تولید ناخالص سالانه جهانی» می نامند برابر با کل کار ساده یا مجرد انسانی انجام گرفته توسط کل توده های کارگر دنیا است. ملاک محاسبه کل ارزش ها و اضافه ارزش ها در سطح جهانی و مستقل از تمامی تمایزات میان ترکیب ارگانیک سرمایه ها، متوسط ترکیب ارگانیک سرمایه اجتماعی هر کشور، درجه بارآوری کار اجتماعی مورد استثمار سرمایه های مختلف یا سرمایه های اجتماعی ممالک متفاوت، یا بخش های مختلف سرمایه جهانی در اینجا قرار دارد. کار مجرد انسانی با زمان انجام آن محاسبه می گردد و کارگران هر نقطه دنیا به رغم تفاوت هائی که اشاره شد به اندازه زمان کاری که انجام می دهند در تولید ارزش ها و اضافه ارزش های جهانی ایفای نقش می کنند. همه ساعات کاری که طبقه کارگر بین المللی در طول یک روز یا یک سال در اختیار سرمایه داران قرار می دهد، زمان کار مورد نیاز سرمایه جهانی است. کل این کار مجرد انسانی است که مستقل از ساده یا پیچیده بودنش کل ارزش های بین المللی این برهه زمانی معین را تولید می کند. اینکه کار مشخص هر کارگر چه بوده است، هر کدام از کارگران جهان چه ارزش استفاده معینی را پدید آورده اند، این کار از بالاترین بارآوری ها برخوردار بوده یا بالعکس در نازل ترین سطح بارآوری قرار داشته است، هیچ کدام این مؤلفه ها در تعیین ارزش های تولید شده منشأ هیچ نقشی نیستند. کار پیچیده و با بارآوری افزون تر یا دارای بارآوری حیرت انگیز، قطعاً ارزش استفاده های بسیار بیشتری در قیاس با کار ساده ایجاد می کند، در این شکی نیست. اما این رویه مشخص کار، نوع، کیفیت یا اندازه و حجم محصول نیست که سرنوشت ارزش را رقم می زند، کاملاً بالعکس کار اجتماعاً لازم انسانی نهفته در کالای معین است که ارزش آن را تقریر می نماید. بارآوری افزون یا بسیار افزون تر کار از عوامل معینی سرچشمه می گیرد. درجه متوسط مهارت کارگر، سطح پیشرفت تکنیک و دانش های بشری، سازمان اجتماعی پروسه تولید، میزان کارائی ابزار تولید، وسعت دامنه استفاده از این ابزار و ماشین آلات و بالاخره شرایط طبیعی از جمله این عوامل هستند. هر کدام این عوامل تأثیر مهمی بر روی حجم فرآورده های کار، کیفیت، مرغوبیت و بازارپسندی کالاها بر جای می گذارند اما تمامی این تغییرات از جمله افزایش حیرت آور میزان محصولات می تواند با کاهش چشمگیر ارزش آنها همراه شود. به این دلیل روشن که کار مجرد انسانی متبلور در آنها یا یگانه منشأ واقعی ارزش کالاها رو به افست نهاده است، کار اجتماعاً لازم یک کارگر کشاورزی در جامعه ای با ماشین آلات و تکنولوژی غیرمدرن برای تولید ۵ تن گندم شاید با کار اجتماعاً لازم یک کارگر در یک قطب پیشرفته صنعتی برای مونتاژ صد کامپیوتر برابر باشد. اگر چرخه ارزش افزائی سرمایه جهانی را مد نظر قرار دهیم، در این حالت ارزش ۵ تن گندم با مونتاژ صد کامپیوتر مساوی است، در حالی که ارزش استفاده دومی قابل قیاس با اولی نیست. موضوعی که از ماهیت متناقض کار یا دوگانگی سرشتی میان کار مجرد و کار مشخص ناشی می گردد.

ارزش محصول را کار مجرد تعیین می نماید، در حالی که اندازه، حجم، کیفیت، مرغوبیت و همه آنچه که به ارزش استفاده مربوط است مؤلفه های کار مشخص هستند. ماهیت متناقض کار از سترگ ترین کشفیات مارکس است و به گفته خود او، در

نقد اقتصاد سیاسی حائز بیشترین اهمیت است. یکی از اسرارآمیزترین جلوه های این تناقض پیش کشیدن این پرسش بنیادی است که اگر مثلاً کار اجتماعاً لازم و بر همین مبنی ارزش ۵ تن گندم و ۱۰۰ کامپیوتر در دو کشور متفاوت یا در جامعه ای

واحد، با هم برابر شوند، چرا سرمایه داران باید سینه چاک و دست از پا نشناخته، به جستجوی ماشین آلات مدرن تر، تکنولوژی پیشرفته تر، کار بارآورتر، تولید کالای مرغوب تر با کیفیت برتر و این گونه مسائل باشند؟ اساسا جایگاه تکنیک، دانشهای انسانی، کشفیات عظیم صنعتی، دستاوردهای خیره کننده علوم بشری یا کلا انکشاف و توسعه علمی و صنعتی در چرخه تولید سرمایه داری چه سرنوشتی پیدا می کند؟ از این مهم تر اگر ارزش کالاها صرفا با کار صاف و ساده، مجرد و عام انسانی، با زمان کار مجرد مترکم در آن ها تعیین می گردد پس چرا سرمایه، طبقه سرمایه دار یا نظام سرمایه داری هیچ طرفه العینی از تکاپوی انفجارآمیز افراطی برای بالا بردن بارآوری کار، تولید حداکثر کالا توسط حداقل کار، مرغوبیت، کیفیت، زرق و برق و بازارپسندی هر چه شکوهمندتر کالاها، غافل نمی ماند. این پرسش یا سوالات مشابه بسیار مهم هستند و هر کدام پاسخ شفاف و صریح خود را دارند.

سرمایه طوفان شکوفائی تکنیک و ارتقاء بارآوری کار راه می اندازد، شیرازه کارش را بر این پایه استوار می سازد که از طریق حداقل نیروی کار، کهکشانی ترین حجم ارزش های استفاده با بالاترین کیفیت و درجه مرغوبیت را تولید نماید، نه از آن روی که دلباخته سرشتی صنعت، دانش پژوهی، دادن بهترین پاسخ ها به ذائقه های مرغوبیت جو یا ارائه متعالی ترین خدمت ها به نوع بشر است!!! بالعکس کل این تقلاها را به عمل می آورد و تمامی سدهای سر راه پیروزی خود را بمباران می کند، فقط برای آنکه سودهای عظیم تر به چنگ آرد. برای آنکه اضافه ارزش های سونامی وارتر نصیب خود سازد. در اینجا است که ماهیت متناقض کار بر سر راه او سبز می شود. با سیر صعودی ترکیب ارگانیک سرمایه و رشد غول آسای بارآوری کار، ارزش - استفاده های کهکشانی تولید می شود اما ارزش آنچه تولید شده است دچار کاهش فاحش می شود. این بازتاب جبری تناقض ماهوی میان کار مجرد و کار مشخص است، همان تناقضی که بعدها به شکلی دیگر در پویه افت نرخ سود دامن سرمایه را می گیرد، با همه این ها سرمایه عجالتا براین تناقض غلبه می کند. تولید سرمایه داری به عنوان متکامل ترین سطح اقتصاد کالائی، تولید برای فروش است. هر تک سرمایه و لاجرم سرمایه اجتماعی هر کشور، محصول کار توده های کارگر حوزه استثمارش را راهی بازار داخلی و بین المللی می سازد. سرمایه ها به رقابت می پردازند، هر سرمایه دار برای جلب بیشترین مشتری یا تسلط بر بخش های هر چه وسیع تر بازارها به هر کاری دست می زند. کل قوانین داد و ستد، رقابت، تشکیل قیمت تولیدی، تبدیل نرخ اضافه ارزش به نرخ سود و تبدیل نرخ سودهای مبدا به نرخ سود عمومی، نقش بازی مؤلفه ها و عوامل گوناگون در این روند، همه و همه با تمامی قدرت وارد میدان می گردند. در اینجا است که سرنوشت توزیع کل اضافه ارزش ها یا به بیان دیگر توزیع کل زمان کار انجام گرفته توسط کل طبقه کارگر بین المللی و متبلور در کل کالاها اعم از سرمایه ای یا مصرفی میان بخشهای مختلف سرمایه جهانی یا سرمایه داران مختلف مشخص می گردد. از موارد نادر و قابل استثنا که بگذریم. هیچ سرمایه دار یا سرمایه اجتماعی هیچ کشوری عین زمان کارانجام یافته توسط توده های کارگر حوزه استثمارش را دریافت نمی کند، کاملا بالعکس متناسب با درجه بارآوری کار، حجم، کیفیت و مرغوبیت محصولات و در مجموع قدرت رقابتش سهمی از زمان کار کل طبقه کارگر جهانی را نصیب خود می سازد. خیلی از سرمایه داران یا سرمایه اجتماعی بسیاری کشورها بخش چشمگیری از کار مجرد انسانی یا زمان کار متبلور در محصولات خود یا ارزش های تولید شده توسط کارگران حوزه مستقیم استثمارگری خود را از دست می نهند و به سرمایه داران یا سرمایه داری های دیگر واگذار می کنند. اگر سرمایه اجتماعی ایالات متحده، آلمان، ژاپن، انگلیس، کانادا، فرانسه در قیاس با ممالک دیگر دنیا موقعیت بهتری دارند، اگر طبقه سرمایه دار این کشورها در مقابل موج بیکار توده های کارگر قادر به تحمل برخی عقب نشینی های بسیار اندک بوده اند - که دیگر نیستند و نخواهند بود - از اینجا سرچشمه می گیرد. اگر

سرمایه داران به رغم آنکه با کاربرد پیشرفته ترین تکنولوژی ها و مدرن ترین ماشین آلات و در همین راستا سیرصعودی سرطانی بارآوری کار، مجبور به تحمل روند رو به افت ارزش تولیداتشان می گردند، اما باز هم با دلباختگی جنون آمیز و عشق الوهی غیرقابل توصیف، برای دستیابی به صنعت مدرن تر و بارآوری کار کهکشانی تر می کوشند و به هر سببیت و بربریتی دست می یازند، از همین جا ناشی می گردد. راز ماجرا اینجا است و درست در همین جا است که باید مشت فریبکاران،

شیدان، وارونه پردازان، مشت اقتصاددانان بی شرم بورژوازی یا متفکران خرفت و سیه اندیش سرمایه داری را باز و بساط جادو و جنبل بازی آنان را رسوا کرد. تکنیک و ماشین آلات و صنعت در عالی ترین سطح توسعه و پیشرفت خود هیچ ارزش نوینی نمی آفریند، کل آنچه تار و پود بخش ثابت سرمایه را تشکیل می دهد فقط ارزش موجودش را به محصول جدید منتقل می کند، ارزش ها و اضافه ارزش های تازه صرفا کار مجرد انسانی افزون تری است که نصیب سرمایه ها می گردد.

تکنولوژی و صنعت مدرن و پارآوری کار بالاتر فقط بر روی پویه توزیع اقلام فوق نجومی این کار مجرد انسانی یا زمان کار انجام یافته کل طبقه کارگر جهانی تأثیر می گذارد. آن تعداد از کارگران ایرانی هم که سالهاست ابراز هموائی با این فریبکاران را بیرق تشخص خویش نموده اند!! و در گوش توده همزنجیر می خوانند که سرمایه داری به ذات خود عیبی ندارد!! امریکائی، آلمانی، کانادائی و سوئدی اش عالی است، جنس ایرانی آن بنجل است، باید از گفتن این حرفها احساس شرم کنند. اگر بورژوازی کانادا می تواند ژست عقب نشینی در مقابل کارگر کانادائی گیرد به این دلیل است که سوای استثمار وحشیانه کارگران حوزه مستقیم انباشت خود، سیل زمان کار انجام یافته کارگران دیگر دنیا را هم به سوی خود سرازیر می کند. اگر بورژوازی درنده ایران قادر به گرفتن این ژست نیست، دلیلش آنست که نمی خواهد کوهسار عظیم سودهایش هیچ میلیمتری از کوه سودهای رقیب کانادائی کمتر باشد و برای این کار با همه توحش ممکن به آخرین قوت لایموت توده کارگر حمله می برد و میلیون، میلیون کارگر را در برهوت گرسنگی به تیغ مرگ می سپارد. وجود این تقسیم بندی ها و نا متوازی ها جزء سرشت سرمایه داری است و برای رهایی از فقر، گرسنگی، آزادی کشی و فلاکت مولود سرمایه داری باید کل این نظام را از صحنه تاریخ محو نمود، پیش کشیدن بحث تفاوت ها، دام فریب دهشتناکی است که بورژوازی و متفکرانش بر گردن توده های کارگر می اندازند.

با توضیحات بالا، به نقطه شروع بحث باز گردیم. توده های کارگر تاریخا متهم بوده اند و این اتهام از زمین و آسمان نظام سرمایه داری، از توپخانه شعور، راهبرد، سیاست، فرهنگ و حقوق کلیه بخش های بورژوازی، راست تا چپ، به مغز زندگی و مبارزه آنها شلیک شده است که هیچ چیز نمی فهمند، صنف مدار، رقیب پیشه، فرودست مسلک و شیفته استثمارشوندگی هستند!! فلسفه نمی فهمند، اهل سیاست ورزی نیستند. جامعه شناسی نمی دانند، شناختی از تاریخ ندارند. نمی دانند که اقتصاد سیاسی برگ کدام درخت است. نام لایب نیتر را نشنیده اند، قادر به تلفظ اسم بیکن نیستند، از شنیدن واژه اسپینوزا رم می کنند. با هیوم و کانت بیگانه اند، کلمه ای از هگل، فویرباخ و اشتیرنر نشنیده اند. از اسم مارکس می ترسند!!

متفکران بخش چپ و اپوزیسیون نشین بورژوازی از همین جا و بر اساس این ارزیابی از موقعیت و نقش توده های کارگر، تئوری «حزب طبقه» را هم اشراق می کنند. منظور واقعی آنها متحزب شدن خودشان برای قیمومت کارگران، سربازگیری از توده های طبقه، تسویه حساب با بورژوازی حاکم، تسخیر قدرت سیاسی و تحمیل شکلی از برنامه ریزی نظم اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و ایدئولوژیک سرمایه بر طبقه کارگر است. آنها برای طی پیچ و خم مسیر منتهی به این هدف نیاز مبرم دارند که کارگران را مشتئی ناآگاه، مفلوک، فاقد شعور سیاسی و طبقاتی و محتاج رهبر، زعیم، کمیته مرکزی یا نهادهای ماوراء خود خوانند. اما به راستی مراد اینان از «خرفتی» و ناآگاهی» توده کارگر چیست؟! محتوای کیفرخواست آنان چه می باشد؟ آنچه کارگران دنیا باید بدانند، لیستی از موضوعات بالا و موارد مشابه است و اگر چنین است چرا از شروع قرن بیستم تا امروز ترجیع بند گفتار کل اپوزیسیونهای بورژوازی از لیبرال و سوسیال دموکرات تا لنینیست و مابقی، در باره معضلات جنبش کارگری این بوده است که «کارگران حزب ندارند»!!، فاقد رهبری متحزب هستند!!، از حق ساختن سندیکا و اتحادیه به اندازه کافی برخوردار نیستند، با مشکل حق اعتصاب مواجهند، از فقدان آزادی مطبوعات رنج می برند، چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!! باید به برپائی حزب طراز نوین طبقه کارگر اهتمام نمود!! و لیستی طولانی از این خزعبلات گمراه ساز که در بهترین یا کم زیان ترین حالت، سوای خارج ساختن رعب انگیز توده های کارگر از سنگر واقعی مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری هیچ نقش، رسالت و تأثیر دیگری نداشته است. در سراسر قرن بیستم هر چه گفته، نوشته و انجام داده اند، هر چه راهبرد و راهکار پیش کشیده اند، هر نقشی بازی نموده اند و به هر میداناری که دست یازیده اند صرفا در

این راستا و حامل این پیام هولناک بوده است که کارگران خود، به اعتبار کارگروندنشان هیچ چیز نمی باشند! به عنوان کارگران، در مقام توده های کارگر نمی توانند یک قدرت رادیکال طبقاتی ضد بردگی مزدی باشند؟! مبارزه روزشان باید حتما از صدر تا ذیل به باروی «حق»، «قانون»، «مدنیت»، «پارلمان» و نظم سرمایه میخکوب گردد، باید از بورژوازی تقاضای حق اعتصاب کنند!! و برای حصول این «حق»!!، کل حق پیکار ضد کارمزدی خود را به خاک بسپارند!! باید از دولت سرمایه خواهان «حق آزادی بیان» شوند!! و برای گرفتن این «حق»!! کل قدرت کارزار ضد سرمایه داری خویش را در گورستان نظم سرمایه مدفون سازند، برای دنیای خود باید به آرزوی بهبود حقوق مصوب پارلمان بورژوازی آویزند و برای عاقبت خود باید به معجزه آفرینی های حزب بالای سر خویش دخیل بندند، باید پشت سر این حزب راه رژیم ستیزی توخالی دموکراتیک و ماوراء طبقاتی را پیش گیرند، جهاد پشت سر جهاد راه اندارند تا سرانجام حزب را بر اریکه قدرت سرمایه بنشانند و خود برای همیشه و به صورت ماندگار برده مزدی باقی مانند!!!. باید خیال تدارک، سازمانیابی و تجهیز برای تصرف مراکز کار و تولید، خارج سازی بخش هرچه عظیم تر حاصل کار از چنگال سرمایه، تبدیل شدن به یک قدرت شورائی ضد کار مزدی و آمادگی کل آحاد طبقه برای تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی را از سر خود بیرون سازند.

«آگاهی» نسخه پیچی بورژوازی لنینیست این بوده است و احزاب لنینی در سرتاسر قرن بیستم تزریق این «آگاهی» به توده کارگر را دنبال کرده اند، با این کار جنبش کارگری را در سلول، سلول وجود خود مسموم و از پویه کارزار طبقاتی خارج نموده اند. در کل این آموزش ها، راهبردها، راه حل پردازی ها و رهبری ها عصاره آنچه به کارگران القاء شده، این بوده است که در مبارزه روز خویش هیچ حرفی از سرنوشت کار و تولید بر زبان نیارند، تسلط بر سرنوشت کار، تولید و زندگی را امر خود و امر آحاد توده های طبقه خود ندانند. خود را هیچ و پوچ و همج الرعا پندارند، حزب ماوراء خود را نیروی سلسله جنبان و رهائی بخش بشریت دانند. «آگاهی» و آگاه بودن در مسلک بورژوازی لنینیست چنین معنائی داشته است. همان تعبیری که کل بورژوازی دارد. اسم رمزی که احزاب این طیف به کار می گیرند تا توده های کارگر را پیاده نظام بی اراده ماشین حزبی سازند. **هیچ بی جهت نیست که آنها به محض مشاهده طغیان وسیع کارگران، به محض رؤیت شورش های عظیمی چون دی و آپان اولین حرفشان آن شده است که همه چیز خوب است اما بدون آویختن به حزب، شکست حتمی است!! در یک چشم به هم زدن بساط رهبری فروشی پهن می کنند، بازار رقابت فروش رهبری راه می اندازند، بهای خرید رهبری را یائین و یائین تر می آرند. تا می توانند در هم ادغام می شوند، کنسرن می سازند، تراست های محقر لحظه ای تشکیل می دهند، ائتلاف می کنند و به کل آنچه در بازار سرمایه داری رایج یا طبیعت درونی سامان پذیری سرمایه است می آویزند شاید راهی به سوی قدرت باز کنند.** این متاع اکنون اگر نه گسترده، اما به هر حال در سطحی قابل توجه بدون مشتری گردیده است. توده های کارگر، نه همه جا، اما حداقل در جهنم سرمایه داری ایران زیر فشار سهمگین شکست ها و پرداخت پی در پی توان ها، مشتاق خریداری این کالای بنجل نیستند، دریافته اند که باید راه واقعی مبارزه طبقاتی و ضد سرمایه داری پیش گیرند. دریافته اند که اگر بناست علیه سرمایه پیکار کنند باید قدرت طبقاتی خود را به صورت شورائی، سراسری، بدون هیچ نیروی بالای سر سازمان دهند و وارد میدان کارزار کنند.